

سوار، شهسوار (شوالیه) و شاهنامه فردوسی

علیقلی اعتماد مقدم

سوار و شهسوار بدان گونه که در نزد دیگران بعنوان «شوالیه» معروف است در نزد ایرانیان پیشینه‌ای کهن دارد، در شاهنامه فردوسی در بسیاری موارد کلمه سوار بهمین منظور بکار گرفته شده که نمونه‌هایی از آن در زیر آمده‌است:

سوار

هیونی برون آمد از تیره گرد

نشستی برو بر سواری به درد

*

زلشکر سواران برون تاختند

ز چین و ز خاور سپه ساختند

*

درخشیدن آتش و باد خاست

خروش سواران و فریاد خاست

*

کشیدیم کین از سواران چین

گشادیم بر جان پایشان کمین

*

سواران همه نعره بر داشتند

بدان خرمی راه بگذاشتند

*

کنون گرد خویش اندر آور گروه

سواران و مردان دانش پژوه

*

ندیدیم زبینه تر زین سوار

به تیر و کمان بر چنین کامگار

*

همش رنگ و بوی و همش قد و شاخ

سواری میان لاغر و بر فراخ

*

چو سام نریمان گه کارزار

به مردی نه هست و نه باشد سوار

*

سواری به کردار آذرگشپ

ز کابل بر سام شد بر سه اسپ

*

چنین گفت با غمگساران خویش

بدان کار دیده سواران خویش

*

هم اندر زمان پیش او شد سوار

به دست اندرون نامه نامدار

*

دوبهره چو از تیره شب برگذشت

خروش سواران برآمد زدشت

*

عنان پیچ و گرد افکن و گر زدار

چو من کس نبیند به گیتی سوار

*

کمر بسته شهریاران بود

به ایران پناه سواران بود

*

سدیگر چنین گفت کان سی سوار

کجا برگذشتند بر شهریار

*

و دیگر که گفتی از آن سی سوار
 کجا برگزیدند بر شهریار
 *
 از آن سی سواران یکی کم شود
 به گاه شمردن همان سی بود
 *
 نگه کرد تا کیست ز ایشان سوار
 عنان پیچ و گردنکش و نامدار
 *
 سواری به کابل بر افکند زود
 به مهراب گفت آن کجا رفته بود
 *
 شما ساس و دیگر خرزوان گرد
 ز لشکر سواران بدیشان سپرد
 *
 سواری که دارد دل شیر نر
 همی بر فرازد به خورشید سر
 *
 سواران بیاراست افراسیاب
 گسی کرد لشکر به هنگام خواب
 *
 زمان خواهیم از نامور پهلوان
 بدان تا فرستم سواری دمان
 *
 کمان را به زه کرد زال سوار
 خدنگی بدو اندرون راند خوار
 *
 سواران سوی نیزه بردند دست
 خروشان به کردار پیلان مست
 *
 سواری چومن پای برزین نگاشت
 کسی تیغ و گویال چومن برداشت
 *
 به جایی که من پای بفشاردم
 عنان سواران بدی پاردم
 *
 چو مادرش بیند کمند سوار
 چو شیر اندر آید کند کارزار
 *
 دل زال زر شد چو خرم بهار
 ز رخس نوآیین و فرخ سوار
 *

بدو گفت بگزین ز لشکر سوار
 وز ایدر برو تا در شهریار
 *
 بگفت این و از جای بر کرد رخس
 به زخمی سواری همی کرد بخش
 *
 یکایک ربودی سواران ز زمین
 به سرپنجه و برزدی بر زمین
 *
 سواران همه روی برگاشتند
 قلون را بدان جای بگذاشتند
 *
 تهمتن بکشت از طلایه سوار
 بیامد شتابان سوی کوهسار
 *
 ز سنگ سپهدار و چنگ سوار
 نیامد دوال کمر پایدار
 *
 گسست و به خاک اندر آمد سرش
 سواران گرفتند گرد اندرش
 *
 سواری پدید آمد از پشت سام
 که دستانش رستم نهادست نام
 *
 کمند و پی رخس و رستم سوار
 نبد دام و دد را ازو زینهار
 *
 نخست اسپ را گفت باید شکست
 چو خواهیم خود آید سوارم به دست
 *
 تن اسپ و گویا زبان سوار
 ز گرمی و از تشنگی شد زکار
 *
 به شهری کجا نرم پایان بدند
 سواران و پولاد خایان بدند
 *
 بینداخت چون نزد ایشان رسید
 سواران بسی زیر شاخ آورد
 *
 سواری که نامش کلاهور بود
 که مازندران زو پر از شور بود
 *

یکی خلعتی ساختش شاهوار
 بیاورد نزدیک رستم سوار
 *
 تو گفنی ز بربر سواری نماند
 به گرد اندرون نیزه داری نماند
 *
 تو هرگه که آئی به بربرستان
 سواران همه گرد کرده عنان
 *
 اگر صد سوارند اگر صد هزار
 فزونی لشکر نیاید به کار
 *
 برو انجمن شد ز بربر سوار
 زمصر و زهاماوران صد هزار
 *
 فرستاده شد نزد قیصر ز شاه
 سواری که اندر نوردید راه
 *
 دلیران بچستند گردی سوار
 عنان پیچ و شیرافکن و مردوار
 *
 یکی پانصد و دو ز ما چون هزار
 سواران گردنکشی نامدار
 *
 (که گرتاشب این جنگ هم زین نشان
 میان دلیران و گردنکشان)
 بماند نماند سواری به جای
 نایست کردن برین رزم پای
 *
 برون رفت با او ز لشکر سوار
 ز مردان جنگی فزون از هزار
 *
 یکایک سواران پس اندر دمان
 شکسته سلیح و گسته روان
 *
 سواران ز هر سو برو تاختند
 کمندی کیانی برانداختند
 *
 چو رخس آن کمند سواران بدید
 به کردار شیر ژیان بر دمید
 *

سه تن کشته شد زان سواران چند
 نیامد سر رخس جنگی به بند
 *
 جهان آفرین تا جهان آفرید
 سواری چو رستم نیامد پدید
 *
 رنی بد به کردار گردی سوار
 همیشه به جنگ اندرون نامدار
 *
 بپوشید درع سواران جنگ
 نبود اندر آن کار جای درنگ
 *
 به شب رفته بودند با کژدم
 سواران دژدار و گردان به هم
 *
 مگر با سواران بسیار هوش
 ز زابل برانی بر آری خروش
 *
 که آمد از ایران سواری چو گرد
 به زیر اندرش باره رهنورد
 *
 که مانده سام گرد از مهان
 سواری پدید آمد اندر جهان
 *
 نگوید کسی این نامدار از کجاست
 ندانم کنون کاین سوار از کجاست
 *
 سواران زابل شنیدند نای
 برفتند با ترگ و جوشن ز جای
 *
 همی گوید آن روز هرگز مباد
 که با او سواری کند رزم یاد
 *
 سهدار و جوشن و ران صد هزار
 به لشکرگه آمد نبرده سوار
 *
 وزان پس بدو گفت بر میمنه
 سواران بسیار و پیل و بنه
 *
 پیرسید که آن سرخ پرده سرای
 سواران بسی گردش اندر به پای
 *

سواران بسیار و پیلان به پای
 برآید همی ناله کَر نای
 *
 زدییای رومی و پیشش سوار
 رده برکشیده فزون از هزار
 *
 ندارم سواری ورا هم نبرد
 از ایران نیارد کس این کار کرد
 *
 بفرمود تا رخش را زین کنند
 سواران بروها پر از چین کنند
 *
 بخندید سهراب گفت ای سوار
 به زخم دلبران نه ای پایدار
 *
 بهرزم اندرون رخش گوئی خروست
 دو دست سوار از همه برترست
 *
 سواری نشد پیش او یک تنه
 همی تاخت از قلب تا میمنه
 *
 جهان چون تو دیگر نبیند سوار
 به مردی و گردی گه کارزار
 *
 خود و گیو و گودرز و چندان سوار
 برفتند شاد از در شهریار
 *
 یکی بیشه پیش اندر آمد ز دور
 بنزدیک مرز سواران تور
 *
 چو هشیار گردد پدر بیگمان
 سواران فرستد پس من دمان
 *
 گذر بود چندان که جنگی سوار
 میانش برفتی به تنگی سوار
 *
 چنان آمد اسپ و قبا و سوار
 که گفتمی سمن داشت اندر کنار
 *
 سواران لشکر برانگیختند
 همه نشت پیش درم ریختند
 *

که افراسیاب آمد و صد هزار
 گزیده ز ترکان شمرده سوار
 *
 گرین کرد از آن نامداران سوار
 دلبران جنگی ده و دو هزار
 *
 همه نیزه هاشان سر آورده بار
 وزان هر سواری سری بر کنار
 *
 بر تخت من تاختندی سوار
 سیه پوش و نیزه وران صد هزار
 *
 بر افگند گرسیوز اندر زمان
 سواری به کردار باد دمان
 *
 بشد زنگه با نامور صد سوار
 گروگان ببرد از در شهریار
 *
 درفش و سواران و پیلان و کوس
 چو اندر بیاید سپهدار طوس
 *
 همانا برین بوم و بر صد هزار
 به فرمان من بیش باشد سوار
 *
 چو هستم سزاوار یار توام
 بدین پهن میدان سوار توام
 *
 هنرکن به پیش سواران پدید
 بدان تا نگویند کو بد گزید
 *
 سیاوش بدو گفت فرمان تراست
 سواران و میدان و چوگان تراست
 *
 گر ایدون که یاری دهد شهریار
 بیارم از ایران به میدان سوار
 *
 به آواز گفتند هرگر سوار
 ندیدیم برزین چنین نامدار
 *
 سواران عنان را کشیدند نرم
 نکردند از آن پس یکی اسپ گرم
 *

نیابد پریشان گذر صد هزار
 زره‌دار و بر گستوانور سوار
 *
 از ایران و توران گزیده سوار
 برفتند شمشیر زن ده هزار
 *
 همانگاه نزد سیاوش چو باد
 سواری بیامد ورا مزده داد
 *
 نگه کرد گرسیوز نامدار
 سواران توران گزیده هزار
 *
 همانکه مرا با سواری دگر
 بگفتا برو شاه را مزده بر
 *
 سواران به میدان به کردار گرد
 به ژوبین گرفتند ننگ و نبرد
 *
 سواران و گرسیوز رزم ساز
 برفتند با نیزه‌های دراز
 *
 سواری فرستم بنزدیک تو
 درفشان کم جان تاریک تو
 *
 دوبهره چو از دیرشب برگذشت
 سوار طلایه بیامد ز دشت
 *
 به پیران رسیدند هر سه سوار
 رخان پر زخون و روان پر زخار
 *
 چنین داد پاسخ که بر کوه و دشت
 سواران پرندوش بر من گذشت
 *
 که اندر جهان چون سیاوش سوار
 نیندد کمر نیز یک نامدار
 *
 برد کوس روئین و هندی درای
 سواران سوی رزم کردند رای
 *
 خروش سواران و اسپان زدشت
 ز خورشید و ناهید برو برگذشت
 *

بیاراست بر میمنه گیو و طوس
 سواران بیدار با پیل و کوس
 *
 یکی مرغزارست از ایدر نه دور
 به یک سو ز راه سواران تور
 *
 دو تن خفته و گیو با رنج و خشم
 به راه سواران نهاده دو چشم
 *
 میان سواران درآمد چو گرد
 ز پر خاش او خاک شد لاجورد
 *
 ازیشان فراوان بیفگند گیو
 ستوه آمدند آن سواران نیو
 *
 گذشته زرستم به ایران سوار
 ندانم که با من کند کارزار
 *
 گر آن گرزها موم بودی به چنگ
 سنان سواران ز چرم پلنگ
 *
 ز پیش سواری نمودند پشت
 بسی از دلیران ایشان بکشت
 *
 سواران گرین کرد پیران هزار
 همه گرد و شایسته کارزار
 *
 به نیروی یزدان جان آفرین
 سواری نمایم بر افراز زین
 *
 مهین‌دخت بانو گشسپ سوار
 به من داد گردن‌کش نامدار
 *
 یکی گیو گودرز بودست و بس
 سوار ایچ بسا او ندیدم کس
 *
 به‌اسپ و به‌پای و به‌پال و رکیب
 سوار از فراز اندر آمد نشیب
 *
 چنان برگذشتند هر سه سوار
 که گفتی هوا داشت شان در کنار
 *

که گر يك سوار از میان گروه
 شود پیش او تا سر تیغ کوه
 ز چنگش رهائی نیابد به جان
 غم آری همی بردل شادمان
 *
 که آمد سواری و بهرام نیست
 مرا دل درشت است و پدرام نیست
 *
 به تیر اسپ بیجان کنم با سوار
 چگوئی تو ای کاردیده نخوار
 *
 کدامست از ایرانیان این سوار
 چنین داد پاسخ مرا ورا نخوار
 که این پورطوس است نامش زراسپ
 که از پیل جنگی نگرداند اسپ
 *
 خدنگی به اسپ سپهد بزد
 چنان کز کمان سواران سزد
 *
 دلیران دژدار مردی هزار
 به سوی کلات اندر آمد سوار
 *
 ز ترکان نماند ایچ با او سوار
 ندید ایچ تنها رخ کارزار
 *
 پلاشان بدانست کامد سوار
 بیامد بسیجیده کارزار
 *
 سواران شرزه بر آویختند
 یکی گرد تیره بر انگیختند
 *
 گرو گرد بودی نشست تژاو
 سواری که بودیش با شیر تاو
 *
 به لشکرگه آورد و بفگند خوار
 نه نام آوری بد نه گردی سوار
 *
 سوی میمنه بارمان و تژاو
 سواران که با پیل دارند تاو
 *

تو با این سواران به ایران شوی
 همی در دم و چنگ شیران شوی
 *
 چو آمد به دیدار با شاه گیو
 پیاده شدند آن سواران نیو
 *
 به ایران نیامد چو خسرو سوار
 نه بر تخت با طوق و با گوشوار
 *
 نبیر و پسر داشت هفتاد وهشت
 سواران کوه و پلنگان دشت
 *
 ز خویشان میلاد پس صد سوار
 چو گرگین پیروزگر مایه دار
 *
 ز تخم توابه چو هفتاد و پنج
 سواران رزم و نگهبان گنج
 *
 سمنبر نگاری سمن بوی نام
 سواری که آرد مرا ورا به دام
 *
 به گردش سواران گودرزیان
 میان اندرون اختر کاویان
 *
 نگه کن سواری ز کند آوران
 چو بهرام و چون زنگه شاوران
 *
 چنان دان که آن پیل پیکر درفش
 سواران و آن تیغهای بنفش
 *
 به چین و به ماچین نماتم سوار
 ز کین آوری از در کارزار
 *
 چنین گفت کز لشکر نامدار
 سواری بیاید همی هوشیار
 *
 (بترس از خداوند خورشید و ماه
 دلت را به شرم آور از روی شاه)
 که پیوند اویست و همزاد او
 سواری است نام آور و جنگجوی
 *

سوار طلايه ندیدیم به راه
 بی اندیشه از کار توران سپاه
 *
 گزین کرد از آن لشکر نامدار
 سواران شمشیرزن سی هزار
 *
 برفت و ببرد آنکه بد نوذری
 سواران جنگاور لشکری
 *
 ز پیش طلايه سواری چو گرد
 بیامد سخنها همه یاد کرد
 *
 گرایدون که يك ماه خواهی درنگ
 ز لشکر سواری نیاید به جنگ
 *
 وگر تو نیائی به من ده درفش
 سواران و این تیغهای بنفش
 *
 بگفتند با گیو و با گسهم
 سواران که بودند با او به هم
 *
 هم از تخم کاوس هشتاد مرد
 سواران و شیران روز نبرد
 *
 ز خویشان پیران چو نهصد سوار
 گم آمد درین روز در کارزار
 *
 برو زار بگریست بهرام شیر
 که زار ای سوار جوان دلیر
 *
 چو بفشرد ران هیچ نگذارد پی
 سوار و تن باره پر خاک و خوی
 *
 ازو سرکشان آگهی یافتند
 سواری صد از قلب بشتافتند
 *
 سواران همه بازگشتند ازوی
 بنزدیک پیران نهادند روی
 *
 بین تا سواران این انجمن
 نهند این چنین ننگ برخوبستن
 *

که من چون رسیدم سواران چین
 ورا کشته بودند بردشت کین
 *
 بدو گفت طوس ای سزاوار مرد
 سپهد منم هم سواری نبرد
 *
 به دست سواری که دارد هنر
 سپهد سروگرد پرخاشختر
 *
 اگر لشکر ما پذیره شوند
 سواران بدخواه خیره شوند
 *
 صفی برکشیدند پیش سوار
 سپردار و ژوبین و رونیزه دار
 *
 ز بانگ سواران پرخاشختر
 درخشیدن تیغ و زخم تبر
 *
 به چنگ یلان و سواران من
 نبیر و پسر بود یاران من
 *
 بدین خود سواری فرستاده ام
 ورا پیش ازین آگهی داده ام
 *
 سواران لشکر ز پیر و جوان
 همه نیز گفتند بسا پهلوان
 *
 سپاهی همه پهلوان و سوار
 کمند افکن و گرد و خنجرگذار
 *
 به لهآك فرمود کاکنون مایست
 هم اکنون برو با سواری دویست
 *
 ببر چند مایه ز گردان سوار
 دلیران گردنکش نامدار
 *
 بیاید گزیدن سواران مرد
 ز بالا شدن سوی دشت نبرد
 *
 همه گرزور بود و شمشیردار
 بدانست هومان که آمد سوار
 *

بدو گفت پیران که این خود مباد
 که با او سواری کند رزم یاد
 *
 چو برگشت رستم هم اندر زمان
 سواری فرستاد خاقان دمان
 *
 بدو گفت پیران که او دیگرست
 سواری سرافراز و کندآورست
 *
 همه یکسره دل پر از کین کنید
 سواران بروها پر از چین کنید
 *
 سوار از دلیری بیفشد ران
 سبک شد عنان و رکبش گران
 *
 به گیتی چنو نامداری نبود
 ازو پیلتن تر سواری نبود
 *
 چنین گفت کاین مرد جنگی دلیر
 سوار و کمندافکن و گردگیر
 *
 به خم کمندش گرفت این سوار
 تو این گرد را خوارمایه مدار
 *
 زواره فرامرز و زال سوار
 که مانند از آن خسروان یادگار
 *
 چنو کینه کش باشد و رهنمای
 سواران گیتی ندارند پای
 *
 چو گرگین کارآزموده سوار
 چو بیژن فروزنده کارزار
 *
 سوی میسره جنگ دیده گهار
 زمین خسته در زیر نعل سوار
 *
 بفرمود رستم کر ایران سوار
 بر من فرستند صد نامدار
 *
 زبانگ سواران و زخم سنان
 نبود ایچ پیدا رکب از عنان
 *

چرا جست باید همی کارزار
 طلایه برین دشت بس صد سوار
 *
 همی کرد از آن کوه هرسو نگاه
 درفش و سواران و پیل و سپاه
 *
 که تا سرفرازان و گردن کشان
 ابا این سواران مردم کشان
 *
 نمانیم که گیرند آرام هیچ
 سواران و من با شتاب و بسیج
 *
 ز خون سیاوش تو داری زیان
 دریغ آن سواران گودرزیان
 *
 به نزدیک گودرز کشواد رفت
 سواری به نزد فریبرز تفت
 *
 به شهر تو شیر و پلنگ و نهنگ
 سوار اندر آیند هرگز به جنگ
 *
 سپهد سواری چو یک لخت کوه
 زمین گشته از نعل اسپش ستوه
 *
 به پیش سوار اندر آمد دژم
 بزد تیغ و شد نیزه او قلم
 *
 خروش سواران و اسپان به دشت
 زکیوان و بهرام برتر گذشت
 *
 کمان را کمین سواران گرفت
 بر آن نامور تیرباران گرفت
 *
 کجا شد کنون روی چون سندروس
 سواری بود کمتر از اشکبوس
 *
 پیاده به از چون تو پانصد سوار
 بدین دشت و این روز و این کارزار
 *
 بدو گفت پیران که هر چند یار
 بیاید بر طوس از ایران سوار
 *

بینداخت آن تاب داده کمند
 میان سوار اندر آمد به بند
 *
 کمان کش سواری گشاده بری
 به تن زورمندی و کندآوری
 *
 سرانجام ازین لشکر نامدار
 سواری نماند از درکارزار
 *
 بفرمود تا تیرباران کنند
 بریشان کمین سواران کنند
 *
 کماندار و نیزه وران و سوار
 ز نام آوران کیست اندر شمار
 *
 چنان دان که این لشکر بیشمار
 که آمد برین مرز و چندین سوار
 *
 مرا با سوارش بسی بوده جنگ
 یکی جوسنستش ز چرم پلنگ
 *
 سراپرده سبز دیدم بزرگ
 سواری به کردار غرنده گرگ
 *
 به خاک اندر افگند و سپرد خوار
 نظاره بر آن دشت چندین سوار
 *
 به زین بر یکی نامداری نماند
 زگردان لشکر سواری نماند
 *
 بدو گفت گودرز کای شهریار
 ز مادر تراید چو رستم سوار
 *
 سواران که بودند با او بخواند
 به اسپ سرافرازشان بر نشانند
 *
 که یارد بدین مرغزار آمدن
 به نزدیک چندین سوار آمدن
 *
 پس اندر سواران گرفتند گرم
 که بر پشت آن شیر بدرند چرم
 *

برو با سواران هشیار سر
 نگه دار مر کاخ را بام و در
 *
 درو بام او را سواران شاه
 گرفتند و هرسوی بستند راه
 *
 سواران پراگنده برگرد دشت
 ز هر سو عماری به من برگذشت
 *
 یکی چتر هندی برآمد ز دور
 گرفتند هرسو سواران تور
 *
 پری یک به یک ز اهرمن کرد یاد
 میان سواران درآمد چو باد
 *
 برو با سواران و تاراج کن
 نگون بخت را بی سر و تاج کن
 *
 تو بردی زره مهر و ماه مرا
 گزین سواران و شاه مرا
 *
 من اکنون فراوان ز هر سو سوار
 فرستم همه در خور کارزار
 *
 چو گیو از برگاه خسرو برفت
 ز هر سو سواران فرستاد نقت
 *
 سواران دوده همه بر نشانند
 به یزدان پناهید و نامش بخواند
 *
 که آمد سواری سوی هیرمند
 سواران به گردش همان نیز چند
 *
 خود و گیو و با زابلی صد سوار
 کمر بسته بر جنگ و برکارزار
 *
 سواران زبس جنگ واسپان زتنگ
 یکی را به تن برنجیبید رگ
 *
 نگهبان دیده برآمد ز دور
 همی دید راه سواران تور
 *

ابر میمنه اشکش و گسنگم

سواران بسیار با او به هم

*

ترا چون سواران دل جنگ نیست

زگردان لشکر ترا ننگ نیست

*

بجنید دشت و بتوفید کسوه

زبانگ سواران هردو گروه

*

پراکنده کردند هرسو سوار

به دست اندرون نامه شهریار

*

نخستین ازین لشکر نامدار

سواران شمشیرزن سی هزار

*

سواران شایسته کارزار

بیر تا برآری زدشمن دمار

*

صدوده هزارش زلشکر سوار

فراز آمدند از خور کارزار

*

برافگند پیران هم اندر شتاب

سواری به نزدیک افراسیاب

*

فرستاد نزدیک پیران سوار

زگردان شمشیرزن سی هزار

*

که بر ما سوار آمد از چارسوی

همه تخت ایران کنند آرزوی

*

سواران جوشنوران صد هزار

زترکان میان بسته کارزار

*

برو بسا سواران سوی میسره

به کردار نوروز هور از بره

*

فرستاد با نامور ده هزار

به پشت سواران خنجرگذار

*

از ایرانیان گر سواری زدور

عنان تافتی سوی سالار تور

*

(نگهبان دیده گرفتی خروش

همه رزمگه آمدی زو به جوش)

کجا بر دمد باد روز نبرد

که چشم سواران پیوشد به گرد

*

سواران به خفتان خود اندرون

یکی را به رگ بر نبینیم خون

*

به ایران پس از رستم نامدار

نبودی چو گودرز دیگر سوار

*

به من داده باید سواری هزار

گزین من اندر خور کارزار

*

سواران ما گر به بار اندرند

نه ترکان به رنگ و نگار اندرند

*

نه زین نامداران سواری گم است

نه آن دوده را پهلوان رستم است

*

چنین داد پاسخ کر ایران سوار

نباشد که بر من کند کارزار

*

برآنی که اندر جهان تیغدار

نبندد کمر نیز چون تو سوار

*

تو این رزم را راه میدان گزین

نه مرد سواری و نه دشت کین

*

سواران و پیلان و زرینه کفش

ترا بود با کاویانی درفش

*

بکشت از سواران لشکر چهار

به خاک اندر افگندشان خواروزار

*

چنان بدترین لشکر نامدار

سواری نبود از در کارزار

*

همی گوید ای رزم دیده سوار

چه تازی تو اسپ اندر آن مرغزار

*

گرین کرد بیژن ز لشکر هزار
 دلیران پر خاشجویان سوار
 *
 چو از راه ایران برآمد سوار
 کس آمد بر خسروی نامدار
 *
 تو گفتمی که گردون گردان به پای
 بماند از نهیب سواران به جای
 *
 بدان کاین چنین لشکر بی شمار
 سواران شمشیرزن صد هزار
 *
 کمر بر میان بر ستور نوند
 سواران به گرد اندرون نیز چند
 *
 که اندر بزوبوم ترکان دگر
 سواری نبندد چو هومان کمر
 *
 پیاده همی کرد یکسر سوار
 دو اسپه سوار از پی کارزار
 *
 سواران ببخشید تا بر سه روی
 شوند اندرین رزمگه چاره جوی
 *
 سواران پس از میمنه میسره
 بفرمود خواندن همه یکسره
 *
 همیدون سه چوبه بر اسپ سوار
 بزد گیو پیکان جوشن گذار
 *
 به زین خدنگ اندرون بد سوار
 به بازی همی آمدش کارزار
 *
 به خاک اندر افتاد مرد سوار
 سپر بر سر آورد برخاست خوار
 *
 ز ترکان برآمد سراسر غریو
 سواران برفتند برسان دیو
 *
 ز شبگیر تا شب برآمد زکوه
 سواران ایران و توران گروه

(همی گرد کینه بر انگیختند
 همی خاک با خون بر آمیختند)
 *
 به توران سواری چو هومان نبود
 که با بیژن گیو رزم آزمود
 *
 ابا هر سواری ز توران سپاه
 از ایران یکی شد به آوردگاه
 *
 سناهای نیزه به چنگ سوار
 فرو ریخت از هول آن کارزار
 *
 به ایران نبرده به تیروکمان
 نبد چون فروهل سواری دمان
 *
 ابر زنگله تیرباران گرفت
 به هرسو کمین سواران گرفت
 *
 جدا گشت ازو بارمان همچو گرد
 سوار اندر آمد ز باد نبرد
 *
 برون تافت ز گردان هفتم هجیر
 گو نامدار و سواری هژیر
 *
 ابا پور گودرز رزم آزمود
 که چون او به لشکر سواری نبود
 *
 به کردار آتش به نیزه سوار
 همی گشت بر مرکز کارزار
 *
 بلرزید بر زین ز سختی سوار
 یکی تیر دیگر بزد نامدار
 *
 چنان شد که پیران ز توران سپاه
 سواری ندید اندر آوردگاه
 *
 به آوردگاه سواران ز گرد
 فرو ماند خورشید روز نبرد
 *
 بماند تاکنون از پس گستم
 سواری فرستم چو شیر دژم
 *

بباشیم تا نامداران ما
 مهان و زلشکر سواران ما
 *
 به ایرانیان گفت تردیک شاه
 سواری فرستید با رسم و راه
 *
 سواری دمان از طلایه برفت
 بر شاه ایران خرامید تفت
 *
 که گویند از ایران سواری نبود
 که یارست با شیده رزم آزمود
 *
 سواری نیامد به دشت نبرد
 جز از شاه شان این دلیری نکرد
 *
 که آمد سواری میان دو صف
 سرافراز و جوشان و تیغی به کف
 *
 سواران چو شیران گشته نهار
 که باشند پر خشم روز شکار
 *
 زمین شد ز خون سواران سپاه
 نگشتند سیر اندر آوردگاہ
 *
 چو خسرو پیاده کند کارزار
 چه باید برین دشت چندین سوار
 *
 به رهام گفت آن زمان شهریار
 که ای مهربان پهلوان سوار
 *
 سواری همی شد بر آن ریگ نرم
 برهنه سر و دیده پر خون گرم
 *
 ز بس ناله بوق و گرد سپاه
 ز بانگ سواران در آن رزمگاه
 *
 خروش سواران و اسپان زدشت
 ز بانگ تیره همی برگذشت
 *
 دل کوه گفتی بدرد همی
 زمین با سواران بپرد همی
 *

پدید آمد از دور پس گسستم
 ندیدند با او سواری به هم
 *
 وزان بیم دیده سواران دو تن
 به شمشیر گم کرد از آن انجمن
 *
 گزین کرد از آن لشکر نامدار
 سواران شمشیرزن سی هزار
 *
 فرستاد بر میسره سی هزار
 گزیده سوار از در کارزار
 *
 سحرگه سواری که آمد چو گرد
 سخن‌های پیران همه یاد کرد
 *
 جهانجوی لهاک و فرشیدور
 سواران و شیران روز نبرد
 *
 مگر کین آن نامداران من
 سواران و خنجرگذاران من
 *
 که گسستم نوذر بد آنجا به پای
 سواران روشندل و رهنمای
 *
 به لشکر چنان نامداری نبود
 به هر جای چون او سواری نبود
 *
 بدو داد از چینیان سی هزار
 سواران شایسته کارزار
 *
 بدو داد ترک چگل صد هزار
 سواران گردن‌کش و نیزه‌دار
 *
 طرازی و غزی و خلخ سوار
 همان سی هزار از در کارزار
 *
 سواران که در میمنه با منند
 همه جنگ را یکدل و یک‌تنند
 *
 ز ترکان سواران کین صد هزار
 همه نامجوی از در کارزار
 *